

نقشه بچگانه نبود^۱

تحلیل مذکور باید مربوط به اطلاعات منابع نزدیک با کمیته مرکزی باشد. زیرا هیچ مأخذی برای آن ذکر نشده است. بعلاوه، اینکه کمیته مرکزی حزب توده موضوع قیام افسران خراسان را تصویب کرده باشد، مشکوک به نظر می‌رسد. اما شرکت کامبخش در این حادثه محقق است.

دوم - دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو در مقاله‌ای تحت عنوان «تراوشات سیانوری، قلم کیانوری» در این باره می‌گوید وقتی که افسران خراسان به آن سرنوشت دچار شدند «رادیو تهران بدون آنکه به جزئیات پردازد، کشتن و تار و مار شدن آنان را با آب و تاب چندین بار بازگو کرد. مادران و همسران این افسران که با من و خانواده ما آشنایی داشتند پریشان و گریان به خانه ما آمدند و از من آگاهی بیشتری می‌خواستند. من نخست به آقای کامبخش تلفن کردم. چون او را در خانه نیافتم به باشگاه حزب توده رفتم و او را آنجا یافتم و پریشانی مادران و همسران افسران را به او گفتم و از او خواستم که اگر آگاهی بیشتری دارد بدهد... او گفت با اینکه بیشتر افسران، برگزیده و کاردان هستند جای شگفتی و تأسف است که چنین بی‌احتیاطی بزرگی را کرده‌اند. اما از افسران تنها سرگرد اسکندانی کشته شده است و دیگران تندرست‌اند و اکنون مأمورین دوستان (شوروی) به جمع‌آوری آنان مشغولند تا آنها را به جای امنی (ترکمن صحرا) برسانند. توجه فرمایید با اینکه آقای کامبخش مردی ورزیده و تودار و کم حرف بود، به جوری که در برابر دوستانش چون من هم خوددار بود، با این گفتار آشکار، آن هم تنها چند ساعت پس از این پیشامد، به خوبی نشان داد که از همه چیز خبر دارد. بنابراین چگونه می‌توان از دست‌اندرکاری خود او و مأمورین شوروی در این ماجرا تردید داشت؟ از این گذشته او به من گفت من دست این افسران را که از این سوی کشور رفته‌اند، در آن کشور در دست تو خواهم گذاشت. من آن روز این گفت | گفته؟! | او را شوخی پنداشتم و چیزی نپرسیدم. چون در آن روز نه از برپایی فرقه دموکرات آذربایجان خبری بود و نه

از رفتن من به تبریز»^۱

سوم - اگر دکتر جهانشاهلو مشهور به راستگویی نباشد از سند دیگری استفاده می‌کنیم که موثق است. دکتر حسن نظری، ستوان یکم هوایی، عضو سازمان افسری حزب توده که زیر مسئولیت مستقیم کامبخش بود، می‌نویسد در اواخر مرداد ۱۳۲۴ «پس از پایان جلسه [حزبی] من باز هم با کامبخش بیرون رفتم. در راه پرسید که آیا [سرهنگ] آذر دیده‌ام؟ من پاسخ دادم بلی، سه روز پیش دیدم، همان روزی که سرگرد اسکندانی با عده‌ای از افسران بسوی گرگان حرکت کردند. [آذر] به من گفت باید آن عده از افسران هوایی را که می‌خواهند بازداشت نمایند با خودم بیاورم تا با هم به افسران خراسان ملحق شویم... به وی [کامبخش] گفتم من امروز به سراغش رفتم، گفتند نمی‌دانند [آذر] به کجا رفته است... کامبخش با چهره‌ گرفته گفت این همولایتی تو (منظورش اسکندانی بود) صبر و حوصله ندارد، نخواست منتظر دستور کمیته مرکزی باشد [... کامبخش] سپس نشانی‌ام را خواست، به وی دادم و گفت ممکن است همین روزها برای بردن من و چند افسر دیگری که پنهان شده‌اند بیاید، زیرا فرمانداری نظامی تهران به دستور سرلشکر ارفع رییس ستاد ارتش تقویت و امکان بازداشتان بیشتر شده است!...!»^۲

می‌دانیم که موضوع اطلاع و اجازه کمیته مرکزی حزب - که کامبخش چند جای دیگر هم تکرار کرده - اساساً مطرح نبوده است. به همین جهت دکتر نظری بعد از ۴۰ سال که اطلاعاتش تکمیل تر شده بود، گفته‌های آن روز کامبخش را ضمن گذاشتن علامات تعجب، با شک و تردید نقل کرده و آن را درست نمی‌دانسته است. معلوم نیست منظور کامبخش از «دستور کمیته مرکزی» کسب اجازه از کدام مرکز و چه مقامی (از شوروی‌ها؟) بوده است. اما به هر حال از این گفتگو، اطلاع و حتی رهبری کامبخش در قضیه قیام افسران خراسان مسلم می‌گردد.

۱- روزگار نو، چاپ پاریس، خرداد ۱۳۷۳، صص ۵۵ و ۵۶

۲- دکتر حسن نظری (غازیانی) کماشستگی‌های بدفرجام، بخش نخست، انتشارات مرد امروز در خارج از کشور ۱۳۷۱، ص ۵۸، نقطه‌چین‌ها غیر از آنکه در بین دو قلاب می‌باشد از خود نظری است.

۵۶- واقعیت‌ها در اروپای شرقی

گفتیم مصاحبه‌کننده در تأیید گفته‌های خود، از اروپای شرقی مثال می‌آورد و می‌گوید در مقابل زور، استعداد محلی مطرح نیست و «استعداد محلی نمی‌خواست. مثل اروپای شرقی، ارتش سرخ وارد می‌شد و می‌گرفت» کیانوری جواب می‌دهد «اطلاع شما از حوادث اروپای شرقی کم است. در مورد آلمان شرقی این حرف درست است، ولی مثلاً در چکسلواکی مصداق ندارد. در آنجا یک جنبش کمونیستی نیرومند بوده است» چنین پیدا است که اطلاعات کیانوری از اروپای شرقی به مراتب کمتر است، یا اگر اطلاعات او کافی باشد به مدافعه از شوروی پیشین پرداخته است. انگار توجه ندارد که کشوری به نام شوروی اساساً وجود ندارد. اعم از اینکه شوروی سابق با زور و قلدری چکسلواکی را مانند یک کشور مغلوب در جنگ فتح کرده باشد، یا به قول او «در آنجا یک جنبش کمونیستی نیرومند بوده است» ولی در اسناد سیاسی معاصر قضاوت بایسته وجود دارد:

لیبرال‌های اروپا و سوسیالیست‌های لیبرال شده پیش از جنگ که به ورشکستگی روش خود اذعان داشتند و در زمان جنگ و پس از آن مدتی به سمت مسکو نماز می‌گزاردند، کم‌کم به خود آمدند و بیهودگی پیروی از کمونیست‌ها را به زور دریافتند. افراد انقلابی‌تر، از میان سوسیالیست‌ها روی کار آمدند و حتی عده‌ای از صفوف کمونیسم به جبهه سوسیالیسم اروپائی مستقل از مسکو پیوستند.

با افزایش باس و ناامیدی از جانب مسکو، مکتب سوسیالیسم اروپائی کم‌کم و کیفاً با سرعت غیرمنتظره‌ای رشد و تکامل پیدا کرد. واقعاً چکسلواکی به زودی چشم‌هایی را که نمی‌خواستند باز شوند، باز کرد. تمام بنش‌ها و مازاریک‌های اروپائی کاملاً از خواب بیدار شدند و اطمینان پیدا کردند که اگر روش لیبرال‌منشانه پیش از جنگ آنها محکوم به فنا و زوال بود، روش «ائتلاف» بعد از جنگ آنها با کمونیست‌ها، خطرناک‌تر از

آن است. * * * امروز در اروپای شرقی و غربی دیگر مازاریک‌ها و بنش‌ها وجود ندارند. بنش‌های آلمان شرقی می‌دانند که منظور کمونیست‌ها از تملق و چاپلوسی امروز، تهمت زدن و محکوم کردن و فنا ساختن آنان در فرداست.^۱

* - افزایش ناامیدی از جانب مسکو یعنی زمانی که مسکو به عنوان مرکز کمونیسم جهانی، جاذبه‌های خود را از دست می‌داد و بیش از پیش طرفداران خود را مأیوس کرد...

* * - منظور از واقعه چکسلواکی و سرنوشت رجال ملی آن کشور، اشاره به کودتای کمونیست‌های چکسلواکی در سال ۱۹۴۸ است که سه سال پس از ائتلاف با ملیون تحقق یافت و منجر به تصفیه و نابودی غیرکمونیست‌های مشهوری مانند ادوارد بنش (۱۸۸۴ - ۱۹۴۸) رئیس جمهور و یان مازاریک (۱۸۸۶ - ۱۹۴۸) وزیر امور خارجه گردید. مازاریک در برابر نفوذ کمونیست‌ها به سختی مقاومت کرده بود. عاقبت بنش استعفای او را به حساب امتیازی به نفع کمونیست‌ها می‌پذیرد تا آنها از ادعاهای زورگویی‌های خود دست بردارند. اما چون کمونیست‌ها به پشتیبانی قوای شوروی چیزی کمتر از همه حکومت و تمام کشور را نمی‌خواستند، مجدداً از او دعوت به کار نمودند. تا اینکه در ۹ مارس ۱۹۴۸ مازاریک از پنجره اطاق کارش به زمین پرت شد. تا مدت‌ها معلوم نشده بود که این حادثه خودکشی بوده یا قتل. بعدها گفته شد که کمونیست‌ها او را کشته‌اند و از پنجره بیرون انداخته‌اند ولی اسم آن را انتحار گذاشته‌اند.^۲

در چکسلواکی که «جنبش کمونیستی نیرومند بود» این‌گونه به همت ارتش سرخ و یاری ستون پنجم آن به پشت پرده کمونیسم رفت. پس آلمان شرقی که کیانوری حرف مصاحبه‌کننده را به اکراه می‌پذیرد که «ارتش سرخ وارد می‌شد و می‌گرفت» با چه

۱- خلیل ملکی «سرنوشت تاریخی لیبرالیسم در دو قرن اخیر» سرمقاله مجله علم و زندگی، سال اول،

شماره هفتم، شهریور ۱۳۳۱

۲- خلیل ملکی، مجموعه ۹ مقاله، به کوشش عبدالله برهان (آماده برای چاپ) پانویس و براستار

جنایاتی تسخیر شد؟!!

۵۷- درباره ارزش خاطرات دیگران

دنباله گفتگوی مصاحبه کننده با کیانوری، به خاطرات دیگران می کشد:

کیانوری: عیسی به دین خود، موسی به دین خود.

مصاحبه کننده: مسئله دین نیست!

کیانوری: مسئله اعتقادات است. شما به این اعتقاد دارید، من ندارم.

مصاحبه کننده: ولی این حرف من نیست. حرف آقای پورهرمزان است که

در نوشته هایش آمده. آیا پورهرمزان جزء افسران خراسان بود؟!!

کیانوری: بله! بله!

مصاحبه کننده: همین آقای پورهرمزان که پس از انقلاب عضو کمیته مرکزی

و مسئول انتشارات حزب بود، در نوشته هایش ادعا می کند که حرکت

خراسان با موافقت حزب و شوروی بود، ولی پس از شروع، شوروی ها

متوجه شدند که در برنامه ریزیشان اشتباهی رخ داده و لذا در نیمه کار، سر

ما را در زیر تیغ رها کردند.

کیانوری: اول اینکه من به خاطرات هیچ کس [جز خودم] اعتقاد ندارم. دوم

اینکه معلوم نیست پورهرمزان در چه شرائطی این مطلب را که شما ادعا

می کنید نوشته... پورهرمزان در چه تاریخی این موضوع را نوشته است؟

برایم مهم است!

مصاحبه کننده: فکر می کنم سال ۶۳ یا ۶۴

کیانوری: یعنی قبل از محاکمات؟

مصاحبه کننده: بله

کیانوری: من به نوشته های همه این افراد مانند نوشته های طبری نگاه

می کنم، هیچ کدام برای من سندیت ندارد.

مصاحبه کننده: ولی خاطرات آقای اسکندری که در آزادی بود!

کیانوری: من خاطرات هیچ‌کدام از این افراد را قبول ندارم. خاطرات خودم و آنچه را که خودم می‌دانم قبول دارم. آنهایی که در «مهد آزادی» نوشته‌اند برای دفاع از خودشان و متهم کردن دیگران به همه چیز بوده است. خود اسکندری در مورد خامه‌ای و کشاورز می‌گوید که این دو [نفر] مغرضند.^۱

اولاً - این همه «من منم، منم من» زبینه آقای دکتر کیانوری، بالاترین مقام بزرگترین حزب مملکت و منطقه نیست!

ثانیاً - کیانوری اشاره‌ای دارد به مطالبی که سران حزب توده پس از دستگیری و «قبل از محاکمات» نوشته‌اند و بطور ضمنی نوشته‌های آنان را رد می‌کند و موضوع را به نوعی فشار یا ضعف و خودشیرینی این رهبران (در زمان بازجویی‌های اوائل دهه ۶۰) مربوط می‌داند. همه اینها از نظر کیانوری یعنی اینکه اعترافات و حشتناک خود او هم قبل از محاکمه واقعیت نداشته است! او اعترافات آنان را غیر واقعی نشان می‌دهد تا در نتیجه، اقرار خودش در سایه قرار گیرد و مردم گفته‌های عجیب او در سال ۱۳۶۲ را باور نکنند. در حالی که کیانوری در مصاحبه‌های تله‌ویزیونی آن موقع که تحت فشار شدید فرار داشت، بسیاری از واقعیت‌ها را مجبور شد اعتراف کند.

ثالثاً - وقتی هیچ خاطراتی که همه آن دیگران نوشته‌اند قبول ندارد، چرا خاطرات فردوست را در بعضی از قسمت‌ها مانند سندی دست اول و بی‌خدا می‌پذیرد و تعمداً موهن‌ترین آن را نقل می‌کند؟ بعلاوه، خودش می‌گوید خاطرات اسکندری در «مهد آزادی» نوشته شده و برای دفاع از خود و متهم کردن دیگران می‌باشد. سپس همین خاطرات اسکندری را، آنجا که علیه خامه‌ای و کشاورز نوشته شده، مورد استشهاد قرار می‌دهد.

معلوم نیست اگر کیانوری بخواهد یک‌بار دیگر همین خاطرات خود را (بدون نگاه قبلی و آمادگی) تکرار کند، چه مقدار دیگر ضد و نقیض خواهد داشت. او هر قدر حافظه قوی داشته باشد (که ندارد) چون واقعیات را نگفته، مسلماً گرفتار تناقضگویی

۱- کیانوری، خاطرات، صص ۱۰۸ و ۱۰۹، همه علامات نقطه‌گذاری در متن اصلی است.

بیشتری خواهد شد.

رابعاً - اینکه او هیچ کدام از خاطرات دیگران را قبول ندارد، همه آن دیگران و تماسی غیر دیگران و کل ملت ایران (غیر از چند نفری که احتمالاً هنوز به رهبری آقای کیانوری وفادار باقی مانده‌اند) نیز برای مجموعه آنچه که به دروغ مورد دفاع یا انکار او قرار گرفته، هیچ ارزشی قائل نیستند و مدعیات او را - چه درباره شوروی استالینی، شوروی جانشینان استالین، حزب توده، و چه درباره مدافعه از شخص خود یا توده‌ای‌های وفادار به خود - کذب محض می‌دانند.

همان‌گونه که در مقدمه گفتیم، کتاب دکتر فریدون کشاورز در مجموع کتابی است که حاوی بسیاری اطلاعات دست اول می‌باشد، اسراری را فاش می‌کند که قبل از آن برای گروه‌های معتابیهی از خوانندگان ناشناخته بوده، و بخصوص از چهره شخص کیانوری رموزی را می‌گشاید که کمتر کسی به آن واقف بود. علت دشمنی و حملات شدید کیانوری را باید در آنجا جستجو کرد که کشاورز آخرین حرف‌ها را زده و کیانوری را به سازمان‌های مهم جاسوسی دنیا منتسب کرده و او را همکار احتمالی آنها دانسته است. وقتی کیانوری می‌گوید تمام شاهد‌های کشاورز مرده‌اند و او هرچه دلش خواسته نوشته است، واقعاً قیاس به نفس می‌کند.

همچنین سه جلد خاطرات دکتر انور خامه‌ای بهترین کتابی است که درباره حوادث دهه ۲۰ نوشته شده است. هر سه جلد، شامل قسمت‌های مهمی از تاریخ معاصر ایران است که به منظور استغنای فرهنگ سیاسی - تاریخی این مملکت و روشن شدن نکات تاریک آن کمک شایانی نموده است. ولی از آنجا که کتاب کامل و بی نقص تا به حال منتشر نشده، یا اگر شده نادر و استثنائی است، خواه ناخواه خاطرات خامه‌ای نیز از اشتباهات جزئی و کم‌اهمیت، البته مبرا نیست.

ما اظهار نظر اسکندری را درباره نوشته‌های خامه‌ای و کشاورز خوانده‌ایم. اما یک نقل قول هم از طرف مهدی خانباها تهرانی وجود دارد. تهرانی می‌گوید:

نظر اسکندری را درباره سه جلد کتاب انور خامه‌ای که به تازگی منتشر شده بود، پرسیدم. اسکندری گفت: «به نظر من کتاب‌های خامه‌ای حاوی

حقایق تاریخی بسیاری است و در مجموع خوب است. اما انور خامه‌ای در این کتاب‌ها درباره نقش خود تا حدودی غلو کرد و خود را بزرگ کرده است. چون او در آن ایام و دوره اول حزب، جوانی بیش نبود»^۱

تهرانی اظهارنظری هم درباره خاطرات اسکندری دارد: «بعدها وقتی خاطرات پربار و آموزنده او را که به همت بابک خسروی و آذرنور انجام گرفته خواندم، بسیاری از پاسخ‌های تاریخی خود را در آن یافتیم»^۲

خامسا - فرض دیگری هم مطرح است: هنگامی که کیانوری در مقابل اسناد غیرقابل انکاری مبنی بر دخالت حزب توده (فردی از رهبری) و شوروی در حرکت افسران خراسان یا مطلبی مشابه قرار می‌گیرد، مجبور می‌شود اصالت خاطراتی که حاوی آن اسناد است و بنابراین همه خاطرات دیگران را منکر شود یا به عبارت دیگر انکار خاطرات دیگران را به خود تحمیل می‌کند. و الا خود او می‌داند که قول مشترک چندین نفر، در زمان و مکان و شرائط جداگانه، راجع به چگونگی ارتباط‌ها و وقوع یک حادثه نمی‌تواند به کلی بی‌اساس باشد.

۵۸- جنگ کبیر شوروی و کمک‌های امریکا

در مورد جنگ جهانی دوم، کمک‌های عظیم نظامی و تسلیحاتی و خوار و بار امریکا به شوروی از طرق مختلف بخصوص راه ایران پل پیروزی، باز کردن جبهه دوم در شمالغرب فرانسه و سیله غربی‌ها و عمدتاً امریکا به خاطر حمایت شوروی در شکست آلمان نازی، کیانوری نقش امریکا را فوق‌العاده کوچک می‌کند و به دلیل عظمت کار مردم شوروی و دلاوری‌های ارتش سرخ (که در آن شکی نیست) سعی کرده وسایل و امکانات شوروی را بیش از آنچه بوده وانمود سازد.^۳ او مثل همه جای دیگر، برای

۱- مهدی خان‌بابتهرانی، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، مصاحبه با حمید شوکت، چاپ خارج از کشور، ۱۳۶۸، ص ۱۲۶

۲- منبع پیشین، ص ۱۲۷

۳- کیانوری، خاطرات، ص ۱۱۰

بزرگ کردن خودی‌ها، تا توانسته نقش امریکا را بی‌اهمیت نشان داده است. درست است که روس‌ها پس از شروع به پیشروی و شکست ارتش آلمان، در تمام جهان از احترام زیادی برخوردار شدند، ولی عملاً در آکادمی‌های علوم نظامی دنیا، اکنون از بدیهیات مسلم استراتژیست‌های ستادی قرار گرفته و به عنوان نمونه یک استراتژی موفق تدریس می‌شود که اگر متفکین سیل کمک‌های نظامی را ارسال نمی‌داشتند و بخصوص جبهه دوم را نمی‌گشودند، امکان پیروزی شوروی - لااقل به این زودی‌ها - قطعاً میسر نبود، و چنانچه جبهه دوم را زودتر از ژوئن ۱۹۴۴ افتتاح می‌کردند، در اثر کاهش فشار آلمان، تیپ‌های موتوریزه شوروی تا خطوط غربی اروپا را «آزاد» می‌کردند. متفکین برای اینکه سرفرماندهی ارتش آلمان و فرماندهان زبده آن و فرمانده ارتش‌های شرق - ژنرال مشهور زرهی هایتس‌گودریان - را در جبهه‌های شرق اغفال کنند و دلواپس سازند تا از فشار شدید خود دست بردارند و ذهن آنها معطوف به غرب گردد، ابتدا تنها در جبهه نرماندی «۱۶ هزار هواپیما، ۶ هزار کشتی نیروبر و ۱۸۰۰ کشتی وارد صحنه نبرد کردند»^۱ این یکی از بزرگترین و مؤثرترین کمک‌های امریکا به شوروی بود. بعد که آلمان متوجه غرب شد، حملات گسترده خود را آغاز کردند و تا ۳ ماه، روزی ۱۰ هزار نفر نیروی نظامی از طریق نرماندی وارد کردند. این عملیات غیر از نفوذ از راه جبهه‌های ایتالیا و شمال آفریقا و سایر اقدامات بود. در نتیجه آلمان قوی و مهاجم، نیروهای خود در شرق را به دو قسمت تقسیم نمود و بخشی از آن را به غرب گسیل داشت. بدین ترتیب بود که ارتش سرخ توان حمله و پیروزی را پیدا کرد.

هرچند نبرد استالینگراد، پیروزی ارزشمند و نتایج درخشانی برای روس‌ها به بار آورد و به عنوان نقطه عطف جنگی به حساب آمد، ولی این فتح در دل خاک و میهن شوروی به وقوع پیوست و به مثابه «جنگ کبیر میهنی» تلقی شد که پیرزنان نیز در آن سهم بودند و داستان‌های پرشوری آفریدند. باید توجه داشت که روس‌ها توان ادامه چنین جنگی را در خارج از قلمرو خویش نداشتند. مع الوصف، کمک متفکین از چنان

عظمتی برخوردار بود که به روس‌ها امکان داد تا خود برلن بکوبند و جلو بیایند و مارشال ژوکف فاتح برلن لقب بگیرد. اگر زمانی که شوروی‌ها به منتهای ضعف خود نرسیده بودند و هنگامی که همچنان سربازان تازه‌نفس و سفیدپوش شوروی، تمام مسلح و با لباس اسکی از سیبری سرازیر می‌شدند کمک متفقین آغاز می‌گشت، مسلماً ارتش شوروی تا کیلومترها غرب برلن را اشغال می‌کرد. ولی متفقین و بیش از همه ونیستون چرچیل به اهداف استالین پی برده بودند... «چرچیل و رؤسای ارتش انگلیس از آیزنهاور انتقاد می‌کردند که چرا در گرفتن برلن بر روس‌ها پیش‌دستی نمی‌کند»^۱ تا شاهد سمبول غول‌آسای جدایی در قرن بیستم یعنی دیوار برلن نباشند که عاقبت تاب ماندن نیاورد.

کیانوری می‌گوید «مردم شوروی ۲۷ میلیون کشته» در جنگ بین‌المللی دوم داده‌اند. این رقم کمی بیشتر از آمار می‌باشد که تا به حال گفته می‌شد. رقم صحیح در مورد تلفات شوروی که اخیراً کشف شده است، حدود ۵۰ میلیون کشته است. بنابراین کیانوری به هیچ وجه اغراق‌گویی نکرده است. تازه اما این رقم کمتر از کشتاری است که استالین از مردم شوروی به عمل آورده و لذا نسبت به آن، رقم زیاد بالایی نبوده است. استالین آنچنان جلاد خونریزی بود که ایوان مخوف، تیمور، چنگیز، آتیل و... در مقابلش رنگ می‌بازند. او تنها در رفورم ارضی قریب به ۱۶/۵ میلیون انسان به دیار عدم فرستاد. اگر کشتار استالین را در مراحل مختلف (تصفیه‌ها، اصلاحات ارضی، مرگ و میر ناشی از اردوگاه‌های کار اجباری، مرگ‌های مربوط به تبعید ناراضیان به صورت گروهی و ایل و عشیره‌ای و بعضاً تمام خانواده‌های یک یا چند قوم و ملیت، امراض و قحطی‌هایی که صرفاً به دلیل بی‌توجهی یا برنامه‌های خاص استالین گسترش می‌یافت و غیره...) حساب کنیم، به رقم بسیار وحشتناکتری می‌رسیم؛ انسان‌های بی‌گناهی که حداکثر، ناراضی و معترض بودند. خانم هلن کارر دانکوس محقق و شوروی‌شناس فرانسوی در کتاب امپراطوری گسسته^۲ (که به فارسی نیز با ترجمه خوب شادروان

۱- ویلیام شایرر، ظهور و سقوط رایش سوم، ترجمه ابوطالب صارمی، امیرکبیر، ۱۳۴۴، ص ۱۱۸۱

2- Hélène Carrère d'Encausse: *L'empire éclaté*

غلامعلی سیار منتشر شده) آمار علمی و جالبی استخراج کرده است که از جمع‌بندی آنها به نتایج سرگیجه‌آوری می‌رسیم.

۵۹- آمار کمک‌ها

مصاحبه‌کننده می‌گوید «همان فردوست که شما به آن استناد می‌کنید در خاطراتش نوشته که اگر... امریکا نبود بطور حتم شوروی شکست می‌خورد» ولی کیانوری در اینجا استثنائاً سخن فردوست قابل تأیید نمی‌داند. چرا که از نظر او فردوست نقش میهن‌سویالیسم را در جنگ کوچک کرده است و بنابراین پاسخ می‌دهد «در باره نقش کمک‌های امریکا که از راه ایران به شوروی فرستاده شد، محافل غربی گزافه‌گویی می‌کنند که به کلی دور از واقعیت است. فردوست هم بازگوکننده همین تبلیغات و گزافه‌هاست. گفتم طبق آمار خود مقامات شوروی، کمک امریکا دقیقاً یک هزارم آن مهمات و تجهیزات و احتیاجات جنگی است که خود شوروی در دوران جنگ با امکانات خود تهیه کرد»^۱ سپس آماری از تجهیزات شوروی را در دوران جنگ قید می‌کند که منبع آن دائرةالمعارف بزرگ شوروی چاپ سال ۱۹۵۷ است. ملاحظاتی در مورد این گفته‌ها و آمار وجود دارد:

۱- این آمار که بر اساس ارقام زمان جنگ تهیه شده و کاملاً جنبه تبلیغی و تشویقی داشته و با دستکاری‌هایی که مربوط به دوران مسابقات تسلیحاتی بین شوروی و امریکا در سال‌های شروع قدرت خروشچف وارد دائرةالمعارف شوروی شده، قابل اعتماد نیست. مثلاً تولید سالانه ۴۰ هزار فروند هواپیما و یا ۴۵۰ هزار قبضه مسلسل، با توجه به وضع نابسامان شوروی در زمان جنگ، بسیار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.

۲- کمک‌های تجهیزاتی و تسلیحاتی و حتی خوار و بار امریکائی به شوروی با وجود حجم نسبتاً کم، به علت کیفیت بالا و کارآیی زیاد، تأثیر اساسی در نقش تعرضی ارتش سرخ داشته است. اصولاً کیفیت نازل تولیدات شوروی چه در زمان جنگ، چه

در دوره‌های بعد و چه هم‌اکنون با مرغوبیت کالاهای غربی قابل قیاس نیست. مثلاً اگر عمر و استهلاک زودرس یک کامیون، خودروی نفربر و یا تانک روسی با مشابه امریکائی آن در نظر گرفته شود، تفاوت دو نمونه آشکار می‌گردد. نامرغوب بودن قطعات یدکی ساخت شوروی که در زمان جنگ معروف بود، بعد هم با وجود پیشرفت‌های تکنیکی، مشتریان غربی را به هنگام خرید دودل می‌کرد. کافی است خریدار غربی چشمش به مارک کشور سازنده بیفتد تا احتمالاً پاپس بکشد. این کیفیت پایین، در لوازم خانگی مانند یخچال و تله‌ویزیون، و وسایل برقی و اتومبیل و مخصوصاً ماشین ریش تراش و لوازم الکترونیک و غیره کاملاً مشهود است. پروژه عظیم خط لوله گاز سه هزار کیلومتری سیبری احتیاج به کامپیوترهای امریکائی داشت و بدون آن قادر به ادامه طرح و بهره‌برداری نبود.

۳- در حجم امکانات تولید سلاحی که شوروی‌ها به دائرالمعارف خود وارد کردند و عیناً مورد استناد کیانوری واقع شده، ممکن است تسلیحات عظیمی که از آلمان‌ها به غنیمت گرفته بودند، جزو موجودی خود نشان داده باشند. با پیشروی ارتش سرخ، کلیه کارخانه‌های مفید، صنعت، تکنولوژی و حتی دانشمندان سرزمین‌های اشغال شده، به پشت جبهه‌ها منتقل شدند و به خدمت بهره‌برداری شوروی درآمدند. موزه‌ها، اشیای نفیس باستانی و هر آنچه دارای ارزشهای اقتصادی و مالی و فرهنگی بود، مشمول این انتقال‌ها واقع گردید.

۴- مرتضی زربخت از افسران سابق نیروی هوایی و عضو برجسته و اسبق سازمان نظامی حزب توده که ۱۲ سال زندان‌های قرون وسطایی عراق و ایران را تحمل کرد، در یادداشت‌های منتشر نشده‌اش (که عیناً به نگارنده واگذار نمود) می‌نویسد:

آقای کیانوری در «صفحه ۱۱۰ سطر ۱۸ مجموع کمک امریکا به شوروی را در جنگ دوم ۸۰۰ میلیون دلار ذکر می‌کند. و حال آنکه طبق قانون وام و اجاره که در زمان روزولت تصویب و اجرا شد، مجموع کمک آمریکا به شوروی در این جنگ، حدود ۲۰ میلیارد دلار بوده است. مثل اینکه در این زمینه هم کاسه داغ‌تر از آش شده است. او در صفحه ۱۱۱ از قول سرکلارمونت اسکریبنر مقدار و حجم کمک‌ها را به این

ترتیب بیان می‌کند:

۱- ۱۵۰۰۰۰۰ وسیله نقلیه کامیون.

۲- حدود ۳۵۰۰ هواپیما که ۱۴۰۰ عدد آن بمب افکن بود.

۳- کمی بیش از ۴ میلیون تن |چهار میلیارد کیلو| تجهیزات و کالاهای گوناگون.

حال، به قول معروف بیایم سرانگشتی قیمت‌گذاری کنیم:

۱- قیمت کامیون هر یک ۲۰۰۰۰۰ دلار - مساوی با

$$۱۵۰۰۰۰۰ \times ۲۰۰۰۰۰ = ۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰$$

۲- قیمت هواپیما هر یک ۲۰۰۰۰۰۰ دلار - مساوی با

$$۳۰۰۰ \times ۲۰۰۰۰۰۰ = ۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰$$

۳- قیمت تجهیزات کیلوئی ۴ دلار - مساوی با

$$۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰ \times ۴ = ۱۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰$$

جمع ۱۹۰۷۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار

تحریف حقایق تاریخی شایسته انسان با پرنسیپی نیست. در جنگ سرنوشت‌ساز دوم ملل شوروی از جان خود مایه گذاشتند و متفقین - و در رأس آنها امریکا - از مال و ثروت خود مایه رفتند. ذکر حقایق تاریخی دلیل بر طرفداری از امپریالیسم نیست. تحریف |...| حقایق باعث بی‌اعتباری سایر نظریات تحریف‌کننده می‌شود.^۲

حسن نظری تجهیزات کمکی امریکا به شوروی را پنج میلیون تن (۵ میلیارد کیلو) ذکر کرده است.^۳

یورش به سوی برلن و حرکت شتاب‌آلود آن، به صورت یک مسابقه (کورس)

۱- یک کلمه حذف شد

۲- این یادداشت‌ها در اول شهریور ۱۳۷۴ به نگارنده سپرده شد

۳- کماشنگی‌های بدفرجام، ص ۴۳

درآمده بود که ارتش‌های متفق آغاز کردند. مسئولیت نمادین این مسابقه از نرماندی به طرف شرق با ژنرال پنچ ستاره امریکائی دوایت آیزنهاور و دستیاران او (ارتش‌های انگلیسی و کانادائی به فرماندهی ژنرال مونتگمری، ارتش نهم امریکا به فرماندهی ژنرال سیمپسون، ارتش اول به فرماندهی ژنرال هوجز و تیپ‌های تحت فرماندهی ژنرال دوگل) در مقابله با فیلدمارشال والترمدل آلمانی بود، و از شرق به سوی برلن تحت فرماندهی مارشال گریگوری ژوکف قرار داشت که تا چندی قبل از سقوط برلن با ارتش‌های ژنرال گودریان می‌جنگید. فاتحین این مسابقه که بدواً حیثیتی می‌نمود، صاحب گنجینه‌های عظیمی از این غنائم جنگی شدند.

فصل پنجم

حرکات، مشور و مختار آذربایجان

۶۰- از قیام خیابانی تا فرقه دموکرات پیشه‌وری

کیانوری فرقه دموکرات و پیشه‌وری را خیلی راحت با قیام شیخ محمد خیابانی مقایسه می‌کند، قیاسی که البته مع الفارق است. خیابانی و پیشه‌وری از هر نظر: فکر، هدف، شخصیت، قیام در آذربایجان و نتایج عملی آن، نقطه مقابل یکدیگر بودند. اینکه کیانوری، پیشه‌وری را با خیابانی مقایسه می‌کند، برای نشان دادن مشروعیت کار پیشه‌وری است. ضمناً برخلاف سوء نظر طیفی از محافظه‌کاران، خیابانی هرگز تجزیه طلب نبود. کیانوری ابتدا در صفحه ۱۱۸ قیام‌های خیابانی و پیشه‌وری را با هم قیاس می‌کند و آنها را در شکل و اندازه و هدف یکی می‌داند و می‌گوید «فرقه دموکرات آذربایجان که عیناً همان سنت تاریخی حزب دموکرات شیخ محمد خیابانی را داشت، دوبار زنده شد» اما پس از آنکه با مقاومت مصاحبه‌کننده مواجه می‌شود، مواضع و بیان اولیه خود را یکی یکی پس می‌گیرد و عقب‌نشینی می‌کند و بالاخره می‌نویسد «من ادعا نمی‌کنم جریان پیشه‌وری عیناً مثل جریان خیابانی بود. من چنین ادعائی نمی‌کنم. محتوای این به کلی محتوای دیگری بوده است!!»

کیانوری در یک جا حرکات فرقه دموکرات را ناشی از افکار و رفتار باقروف

می‌داند، جریان باقروف را کاملاً مستقل از حزب کمونیست شوروی می‌نماید و می‌گوید حزب کمونیست با روش زیاده‌طلبی و زیاده‌روی باقروف در مسئله الحاق، مخالف بوده و دست آخر می‌گوید این حزب کمونیست بود که از بالا به باقروف دستور داده «فضولی موقوف»! او مدعی است خودش در برخورد با مأمورین شوروی، موضوع را دقیقاً فهمیده که آنها با قصد و نیت باقروف موافق نبودند و «عدم رضایت» داشتند. کیانوری برای اثبات این ادعا از گفتگوی پروفیسور ایوانف با خود یاد می‌کند که طبری هم حضور داشته (باز استناد به مردگان)

یک جا می‌گوید جدائی طلبی فرقه دموکرات درست نبوده، جائی دیگر برای اینکه به حقانیت کار فرقه اشاره نماید، با واژه‌ها بازی می‌کند که قصد پیشه‌وری «خودگردانی» بوده است. او می‌داند که خودگردانی و جدائی طلبی و خودمختاری و غیره برای شوروی‌ها یک معنا داشت، و آن انضمام آذربایجان به اران بود. تازه انضمام هم هدف غائی روس‌ها نبود، هدف غائی و نهائی آنها نفت می‌بود و انضمام آذربایجان نیز به خاطر نفت بود. و الا خود آنقدرها بی‌ابواب جمع و جمهوری و جمعیت نبودند.

کیانوری می‌گوید این «خودمختاری» اسباب دردسر شده، همان «خودگردانی» که فارسی است بهتر می‌باشد و اصلاً فرقه دموکرات «خودگرانی» می‌خواسته که همان انجام امور اداری باشد، و خیابانی هم همین را گفته است!

در اصل کیانوری می‌خواهد حزب کمونیست شوروی و استالین را از تمام گناهان تبرئه کند و لذا گرفتار ضد و نقیض‌گویی می‌شود. چون اینک معلوم شده که حرکت باقروف را در آن زمان ایرانیان نمی‌پسندیدند، از تمام خطوط فکری و عملی استالین و حزب کمونیست جدا می‌کند و او را در حضور استالین فردی نشان می‌دهد که از استقلال رأی برخوردار بوده است.

۶۱- جنگ نفت و اصرار بر حضور ارتش‌های بیگانه

واقعیت این است که از نظر استالین فقط مسئله نفت اهمیت داشت. قبل از آن تاریخ هم استالین به دنبال نفت بود و تا دم مرگ هم نفت را فراموش نکرد. باقروف نیز

دقیقاً دستورات استالین و حزب کمونیست را اجرا می کرد. این موضوع را تمام رفقای سابق کیانوری که خاطرات یا تاریخ آن دوران را نوشته اند، تأیید کرده اند؛ چطور کیانوری به تنهایی قضیه را انکار می کند و برخلاف واقعیت شناخته شده، مسائل را وارونه می نویسد. باید از کیانوری پرسید چرا استالین ظرف حکومت یک ساله فرقه دموکرات به باقروف نگفت «فضولی موقوف» اما همین که قوام دماغ استالین را با بوی نفت نوازش داد، از تمام برنامه ها دست برداشت، پیشه وری را قربانی کرد، متوجه شد که باید جلوی باقروف را گرفت و سپس باقروف قضا بلاگردان خط مشی رسمی و افکار استالینی شد؟ جنگ، جنگ نفت بود و اگر کافتارادزه دست خالی از تهران بر نمی گشت، اساساً جریان فرقه دموکرات آذربایجان پیش نمی آمد. به خاطر نفت شمال بود که شوروی ها مسئله فرقه را به عنوان اهرم فشار علم کردند. بازوی قدرتمند هم در این میان وجود ارتش سرخ در ایران بود. شوروی از تخلیه قوای خود با بهانه جویی خودداری می کرد. روزنامه های حزب توده می نوشتند چون در ایران حکومت ملی بر سر کار نیست و تمام اعضای هیئت حاکمه مزدور استعمارند، دولت شوروی نمی تواند مرزهای خود را به دست حکومت های فاشیستی و ضد شوروی بسپارد. جالب است که بدانیم نویسنده یکی از دلسوزانه ترین این مقالات آقای دکتر کیانوری بوده است. او تحت عنوان «موانع خروج ارتش های بیگانه از ایران - دایه های مهربان تر از مادر» نشان داد که نه تنها مخالف خروج ارتش سرخ بود، که بطور کلی با بیرون رفتن همه «ارتش های بیگانه... و ارتش های متفقین» مخالف است و برای ادامه اشغال خاک ایران، به دستاویزهای بیچگانه تشبث می کند:

موضوع تخلیه ایران از قوای متفقین یکی از مسائل حیاتی و بسیار با اهمیت کشور مابه شمار می رود و به هیچ وجه جائز نیست که درباره آن با احساسات بیچگانه قضاوت کرد... باید فهمید که اصولاً علل ورود ارتش های بیگانه به ایران چه بوده است و آیا علل اصلی امروز برطرف شده است یا نه؟ علت ورود ارتش های متفقین بدین نحو خلاصه می شود:

- ۱- ایجاد یک خط ارتباطی مطمئن که از دستبرد عملیات جاسوسی و

خرابکاری آلمان محفوظ باشد. ۲. وجود حکومت غیرملی رضاخان با سیاست ضد شوروی و نمایلات نازی در کشور ما... ولی در نظر ما تنها ارتش‌های بیگانه منحصر به افراد نظامی دارای اونیفورم نیست. علاوه بر ارتش‌های دولتی شوروی و انگلستان، ارتش بیگانه سومی هم در ایران است که از همه این ارتش‌ها صدبار بیگانه‌تر است... ما جداً تخلیه این ارتش را از ایران خواستاریم... بطور مسلم تا روزی که حکومت ایران در دست کسانی است که در تمام مدت عمر سیاسی خود سیاست ضد آزادیخواهی و در ۲۵ سال اخیر سیاست علنی ضد شوروی داشته‌اند... به هیچ وجه نمی‌توان انتظار داشت که تخلیه ایران صورت گیرد. ماهیت این دستگاه باعث عدم اطمینان همسایگان است... وجود دشتی، سیدضیا، صدرالاشراف در دستگاه حاکمه ما باعث بدبختی است... اینها با اربابان ساحل تا مزر همزبان شده‌اند که باید هرچه زودتر نیروی نظامی انگلیس و شوروی ایران را ترک کنند. چرا؟ برای اینکه امروز... به خوبی می‌دانند که اگر نیروهای دولت کارگری انگلستان و دولت کارگری شوروی ایران را ترک کنند بلافاصله تمام قدرت در دست خودشان خواهد افتاد و به خوبی خواهند توانست از تکیه‌گاهی با اهمیت بر علیه دولت انگلستان و شوروی تحریکات و خرابکاری نمایند... شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران این است که آنها نسبت به منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند و این منظور تنها با برکناری و تصفیه دولتی و مجلس از کلیه دلّالان سیاست استعماری و نوجه‌های آنان میسر خواهد شد. ما تمام آزادیخواهان ایران را دعوت می‌کنیم که در این مبارزه که حیات و استقلال به آن بستگی دارد از ما جداً پشتیبانی کنند.^۱

۱- دکتر کبوری، «موانع خروج ارتش‌های بیگانه از ایران - دایه‌های مهربان‌تر از مادر» مردم برای روشمکران، شماره ۴۴، مورخ ۱۲ مرداد ۱۳۲۴، به نقل از گذشته چراغ راه آینده است، صص ۲۵۸ تا ۲۶۰، نکیدها از نگارنده است.

اگر به امضای پای مقاله توجه نشود، خواننده در وهله اول خیال می‌کند آن را یکی از مقامات سیاسی یا نظامی ارتش‌های شوروی و انگلیس نوشته است، و نویسنده آن انبرانی بوده نه ایرانی. ولی پس از اینکه روشن می‌شود به قلم دکتر کیانوری است، نکات بدیعی از آن به دست می‌آید:

۱- جالب است که پس از امضای موافقت‌نامه نفت، با وجودی که در ترکیب هیئت حاکمه ایران کوچکترین تغییری پیدا نشد، شوروی‌ها خاک ایران را ترک کردند.
۲- با خواندن این مقاله می‌گوییم باز هم صد رحمت به همان دشتی و سیدضیا و صدرالاراف که هیچ کدامشان برای ماندن ارتش‌های بیگانه اصرار نداشتند، سهل است که خواستار خروج آنها بودند.

۳- علل ورود ارتش‌های متفقین، نه عوض کردن نظام حکومتی ایران و نه برای برداشتن «حکوت غیرملی رضاخان» بوده است. بلکه علت شیخون آنها، کمک به خطوط مواصلاتی پشت جبهه‌های شوروی بود. «ایجاد خطوط ارتباطی مطمئن که از دستبرد عملیات خرابکاری آلمان محفوظ باشد» چه ارتباطی به ما داشت؟ خودشان می‌خواستند دشمن مشترک خود را از پای در آورند، لذا استقلال و منافع ملی ما را وجه‌المصالحه قرار دادند.

۴- اگر قرار بود به قول کیانوری ارتش سومی که در ایران بود و از همه ارتش‌های مهاجم صدمبار بیگانه‌تر بود و باید ایران را تخلیه می‌کرد، به همان دلائل، لازم و واجب بود حزب توده ایران قبل از این همه خاک میهن را تخلیه کند.

۵- مصاحبه مشهور خلیل ملکی در همین سال و با همین دولت کارگری انجام شده بود که کیانوری سنگ آن را این همه به سینه می‌زده و از آن دفاع می‌کرده است. اما معلوم نیست به چه علت اظهارنظر اعتراض‌آمیز ملکی در مورد حکومت کارگری انگلیس تا این اندازه سر و صدا بلند کرد و حزب توده بعد از انشعاب متوجه شد باید از آن دستاویزی بسازد و علیه ملکی جو تبلیغاتی مسمومی به راه بیندازد، ولی پشتیبانی آقای کیانوری از همان حکومت انگلستان تاکنون هیچ صدایی نداشته و هیچ عیبی به شمار نیامده است؟! جالب‌تر از همه اینکه کیانوری علناً برای انگلستان و شوروی به یک

اندازه مهربانی و دلسوزی نموده است.

۶- تصادفاً درباره همان سه نفری که کیانوری به عنوان مثال از هیئت حاکمه ایران نام برده و خواستار اخراج آنها شده است، ملکی به علت و ریشه آن خوب توجه می دهد و در خاطرات خود موضوع را می شکافد:

ما مجبور بودیم با صدر، دشتی و سیدضیا مبارزه کنیم. چرا؟ نه برای اینکه اینها مرتجع بودند. بلکه به خاطر اینکه روس ها با اینها مخالف بودند.

۶۲- نقش درجه اول فرقه دموکرات

کیانوری می گوید وجود فرقه دموکرات که در ابتدا باعث بعضی نارضائی ها در رهبری حزب توده شده بود، بعداً با «امید به پیشرفت نیروهای ضدارتجاعی به ویژه حزب خودمان مبدل شده بود. در واقع جریان فرقه نه تنها باعث شد که تعداد درخواست کنندگان عضویت بیشتر شود، بلکه تمایل نیروهای غیرمارکسیست مانند ملی گرایان و حزب ایران به همکاری با حزب نیز بیشتر شد»^۱

فرقه دموکرات آذربایجان زیر نظر باقروف - که دستورات مسکو را اجرا می کرد - به وجود آمد. میرجعفر باقروف برنامه کار را به قلیوف کنسول شوروی در تبریز ابلاغ می نمود. این گروه که تا حدودی تحت تأثیر بدگویی های مهاجران واقع شده بود (ولی بقیه موارد آن جزو برنامه اصلی بود) تصمیم گرفتند حزب توده را از گردونه خارج کنند و یا یک نقش درجه دوم به آن بدهند. از نظر شوروی نقش درجه اول را باید فرقه دموکرات بازی می کرد و نغمه جدایی را ساز می نمود تا ایران حاضر به دادن امتیاز نفت می شد. جدایی آذربایجان را که مهاجران فوق العاده می پسندیدند، با فرهنگ ایرانی سازگار نبود. لذا مردم به شدت از آن متنفر شدند و «در حقیقت پشت پرده توطئه ای علیه حزب توده انجام گرفت و فجیع تر از همه اینکه در این توطئه، مقامات شوروی نقش کارگردان را بازی می کردند؛ مقاماتی که خود، حزب توده را به وجود آورده»^۲ بودند.

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۱۲۷

۲- انور خامه ای، فرصت بزرگ از دست رفته، ص ۱۹۵

در همان هنگام پیشه‌وری در تبریز با سران مهاجران مانند بی‌ریا، پادگان، غلام یحیی، میر رحیم ولایی و دیگران... مشغول توطئه برانداختن حزب توده بود.^۱

علل رشد سریع حزب توده و استقبال وسیع مردم از آن، تأسیس فرقه دموکرات نبود. علت روی آوردن مردم به حزب توده در آن زمان، به خاطر موفقیت در مبارزه علیه حکومت‌های صدر و حکیمی از یک طرف، و روی کار آوردن قوام‌السلطنه و تخلیه ایران از قوای شوروی از طرف دیگر بود. احزاب اراده ملی سیدضیا و عدالت علی دشتی منحل شده بودند. تصور همگان بر این بود که حزب توده در انتخابات آینده قدرت را به دست خواهد گرفت، بنابراین به سوی حزب توده روی آوردند که از این نمدکلاهی نصیبشان گردد.

در آذربایجان، وضع درست برعکس بود. کیانوری قبول می‌کند که ارتش شاه ضعیف بود: «بله! این مسئله آذربایجان پیروزی نظامی نبود. یک مرتبه تصمیم عقب‌نشینی گرفته شد. حتی روز قبل این بحث بود که مرگ هست ولی عقب‌نشینی نیست واقعاً این طور بود. در زنجان یک ضربه محکم به ارتش شاه وارد کردند. واقعاً جلویشان را گرفتند... فرقه می‌توانست بماند و مقاومت کند و مراکز پارتیزانی را علیه رژیم شاه حفظ کند».

کیانوری قبلاً فرقه دموکرات را با قیام کمونیستی یونان مقایسه کرده و بعداً استدلال می‌کند که «امریکا خیلی گردن کلفت بود» و بمب اتمی داشت و جبهه ضد شوروی در جهان تشکیل شده بود و «محاصره اقتصادی شوروی شروع شده بود» در چنین وضعی شوروی نمی‌توانست به یونان کمک کند. می‌گوید پس از قطع کمک شوروی، یونانی‌ها مقاومت کردند و «غربی‌ها که دیدند کار پیش نمی‌رود، نیروی نظامی پیاده کردند»^۲

ولی «واقعاً این طور» نبود. علت شکست مفتضحانه فرقه دموکرات این بود که هیچ پایگاهی بین مردم نداشت. فرقه دموکرات یک حادثه مصنوعی و بی‌ریشه بود. غیر

۱- همان منبع، ص ۱۹۳

۲- کیانوری، خاطرات، صص ۱۲۹ و ۱۳۰

از مهاجران که به شرارت و غارت و «گردن کلفتی» و سودجویی مشغول شده بودند و نفع خود را در وجود فرقه می‌دیدند، هیچ‌کس کمترین علاقه‌ای نسبت به آن احساس نمی‌کرد. اگر فرقه دموکرات و فرقه‌چی‌ها فرار کردند برای این بود که خود می‌دانستند در صورت ماندن، قبل از ورود ارتش شاه، مردم به حسابشان می‌رسند. عملاً هم آذربایجانی‌ها بدون اتکاء به ارتش، فرقوی‌ها را با قساوت قتل‌عام کردند. اگر مردم آذربایجان قبلاً فرقه‌کشی نمی‌کردند، تنها از ترس ارتش سرخ بود. بنابراین، برخلاف ادعای کیانوری نمی‌توانستند بمانند و مقاومت کنند. در حادثه زنجان که فرقوی‌ها به موفقیت نه‌چندان مهمی دست یافتند، با پشتیبانی ارتش شوروی بود. و چون از اساس، موجودیت خود را مدیون بیگانه بودند، اگر هم به جنگ پارتیزانی متوسل می‌شدند، تفنگچی‌های محلی (مربوط به محمود و مصطفی ذوالفقاری و پسران جهان‌شاه خان افشار در زنجان و یمینی اسلحه‌دارباشی و شقاقی‌ها در میانه و غیره) دمار از روزگارشان درمی‌آوردند.

ستوان هوایی سابق مرتضی زربخت که در سال ۱۳۲۳ به عضویت سازمان نظامی حزب توده درآمد و در فروردین ۱۳۲۵ به دستور حزب و به اتفاق دوتن از افسران عضو حزب، دو هواپیمای جنگی را به تبریز برد و به منظور تقویب هوایی دموکرات‌ها در اختیار ارتش فرقه قرار داد،^۱ ضمن مقاله‌ای در همین مورد می‌نویسد:

آقای کیانوری! چرا درباره مطلبی که اطلاع ندارید اظهار نظر می‌کنید. شما در حکومت یکساله فرقه پایتان هم به آذربایجان نرسید تا بدانید که این حکومت پایه مردمی داشت یا خیر. شما با ذهنیتی که حاصل تبلیغات مطبوعات حزبی و رادیو تبریز بود به قضاوت می‌نشینید. با حمایت ارتش سرخ، دستگاه حکومتی آذربایجان شکسته می‌شود و حکومت

۱- آدینه، شماره ۸۲، تیر ۱۳۷۲، ص ۵۶، ستوان خلبان بهمن بهمنیه نیز به علت ارتباط با ارتش فرقه از نیروی هوایی اخراج و محاکمه و محکوم و زندانی شد. او پس از آزادی به کار آزاد پرداخت و ثروتمند شد و چندی پس از انقلاب درگذشت. بهمنیه که بعد از آزاد شدن، نسبت به حزب توده به شدت احساس بدبینی و انزجار می‌کرد، همسایه دیوار به دیوار و دوست نگارنده بود.

دست‌نشانده‌ای به جای آن می‌نشیند. این حکومت که من هم به آن ملحق شدم و شاهد ناهنجاری‌های آن از نزدیک بودم نتوانست نظر توده مردم را به خود جلب کند و از پشتیبانی آنها برخوردار شود. شعار «مرگ هست و برگشت نیست» پیشه‌وری، عیناً نسخه اول شعار «کودتا را با ضد کودتا مقابله می‌کنیم» شما رهبران در فاصله ۲۵-۲۸ مرداد پوچ و توخالی بود... من و امثال من با چه شور و علاقه‌ای، با ایمان پاک، جان برکف نهادیم و... به آن جنبش پیوستیم... اما وقتی کلاه خودم را قاضی می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که اشتباه می‌کردم و ریشه نابسامانی‌ها مبداء خارجی داشته و به قول معروف «آب از سرچشمه خراب بوده است»

آقای کیانوری! شما که به کتاب قیام افسران خراسان تفرشیان تکیه می‌کنید و می‌گویید: «خیلی با وجدان نوشته... و تا آنجا که خواننده‌ام بدون هیچ ایرادی است» پس چگونه آن قسمت از کتاب را که می‌گوید علت شکست نهضت آذربایجان این بود که پایه مردمی نداشت (نقل به مضمون) در نظر نمی‌گیرید و بدون دلیل معتقدید که حکومت فرقه می‌توانست در مقابل ارتش پوشالی شاه مقاومت کند.

این نکته را نیز در اینجا یادآوری کنم که کتاب قیام افسران خراسان تفرشیان به علت ذکر همین مطلب، از جانب حزب در آن زمان بایکوت شده بود و بهرام دانش به تفرشیان گفته بود که ما با چاپ این کتاب مخالفیم.^۱

اشتباه دیگر کیانوری این است که چندجا (از جمله در صفحات ۹۹ و ۱۲۵ و ۱۲۹) روی بمب اتمی امریکا، تهدید اتمی و اولتیماتوم امریکا تکیه نموده است و برای تشریح چگونگی تشکیل «جبهه ضد شوروی» و توجیه ترس شوروی‌ها در مورد تخلیه خاک ایران، در صفحه ۱۲۹ می‌نویسد «ترومن هم رسماً شوروی را به استفاده از بمب

اتمی تهدید کرد» اما نمی‌گوید ترومن کجا و طبق سندی شوروی را «رسماً» تهدید به بمب اتم کرده بود. این تهدید که ترومن هم آن را به ریش گرفته بود، عاری از حقیقت است. دکتر تورج اتابکی از دانشگاه اوترخت هلند، در یک مقاله تحقیقی به نام «افسانه یک اولتیماتوم» موضوع را مورد بررسی قرار داده، مدلل ساخته که مسئله تهدید استالین توسط ترومن شایعه‌ای بیش نبوده است. بابک امیرخسروی که مقاله اتابکی را خوانده، ضمن نقل بخش‌هایی از آن، شرح مفصل و مستدلی در اطراف این «دروغ» نوشته است.^۱ البته طبق همان شایعه نیز این تهدید، با بمب اتم نبوده و «اتمی» آن لابد از اختراعات کیانوری و سایر رفقاست. بلکه شایعه در این حدود بود که اگر شوروی خاک ایران را تخلیه نکند، امریکا قوای خود را وارد ایران خواهد کرد، یا عدم تخلیه ایران برای امریکا قابل تحمل نخواهد بود (کذا).

۶۳- مقایسه دموکرات‌های آذربایجان و کمونیست‌های یونان

جنبش کمونیست‌های یونان به شکلی نبوده است که کیانوری تعریف می‌کند و با جریان فرقه دموکرات آذربایجان قابل قیاس می‌داند. شوروی در پی کنفرانس‌های یالتا و پتسدام که به منظور تقسیم جهان بین فاتحان تشکیل شده بودند، با غرب وارد معامله شد و به ازای آلبانی، پشت کمونیست‌های یونان را ناگهان خالی کرد و تنها ره‌ایشان نمود.

بعلاوه وضعیت یونانی‌ها با فرقوی‌ها تفاوت فاحش داشت. در یونان کمونیست‌ها همراه با مردم علیه فاشیست‌های آلمان جنگیده بودند. موسولینی را با آن قوای مجهز نظامی، حدود سه ماه متوقف کرده بودند، بطوری که ارتش ایتالیا عاجز شد و شکست را قبول کرد. تا آنکه بالاخره هیتلر به کمک متحد خود (در دول محور) شتافت. با وجود این کمونیست‌ها در مقابل ارتش فوق‌العاده برتر و لشکرهای معروف پانزر آلمان به خوبی جنگیدند و حماسه‌های شورانگیز آفریدند. در حالی که فرقه دموکرات اصلاً

جنگی نکرد. سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر تبریز ضمن مواضعه با فرقوی‌ها پادگان شهر را تسلیم آنها کرد. اکثریت افسران فرقه را کسانی تشکیل می‌دادند که یا در بلبشوی دموکرات فرقه سی بدون کمترین سابقه‌ای لباس افسری پوشیدند و حسب جُرئزه خویش درجه‌هایی روی سردوشی خود چسبانده‌اند، و یا با دیدن دوره‌های کوتاه آموزشی درجاتی به آنها دادند. استثنائاً افسرانی هم بودند که در عالی‌ترین سطوح معلومات نظامی قرار داشتند و به عشق مبارزه انقلابی از نقاط مختلف به آذربایجان رفتند تا دانش وسیع نظامی خود را در اختیار ارتش فرقه دموکرات بگذارند. ولی اینها در اقلیت قرار داشتند و در آذربایجان میدان عمل نیافتند و تحت نام «فارس افسر لر» مورد بی‌مهری و حتی بی‌اعتنایی و تحقیر قرار گرفتند. از میان افسران فرقه نیز تک و توکی یافت می‌شدند که همسطح افسران فارس بودند. به هر حال اکثریت مطلق افسران فرقه شامل بی‌دانش‌ها و کم‌دانش‌ها می‌شد که به جنگ‌های مدرن آشنایی نداشتند، قادر به یک جنگ منظم و کلاسیک نبودند و دوره‌های عالی نظامی و دانشگاه جنگ را هم ندیده بودند، چه رسد به طی دوره‌های ستاد و فرماندهی و پدافند ملی.

ولی یونان دارای ارتشی کارآزموده بود و افسران‌ش به شکل تجربی یا دیدن دوره‌های نظامی واقعاً جنگاور بودند. کمونیست‌های آن کشور با عملیات ابتدائی در جنگ‌های پارتیزانی نشان دادند جنگ کردن آنها ارزش رزمی دارد. بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم آنها با حمایت شوروی شروع به مبارزه برای کسب قدرت کردند و تا حدود زیادی به خودشان متکی بودند، در میان مردم طرفدار و محبوبیت داشتند و فقط بر اثر خیانت شوروی شکست خوردند؛ اما یک شکست خورده با افتخار. فرقه دموکرات تنها به اتکای ارتش شوروی حرکت می‌کرد و اصولاً اگر ارتش سرخ نبود، آن حرکت به وجود نمی‌آمد. مالکان بزرگی که مصلحتاً طرفدار فرقه شده بودند، مانند محمد ولی میرزا فرمانفرئیان، دوسره بازی می‌کردند تا املاکشان وسیله فرقه‌چی‌ها مصادره نگردد، و ضمناً دولت نیز پس از شکست فرقه با آنها هیچ کاری نداشت.

این ادعای کیانوری هم درست نیست که اگر مقاومت می‌کردند کشتار بیشتر می‌شد. واقعاً بدون اتکا به مردم می‌توانستند مقاومت کنند؟ واقعاً از کشتار بیشتر مردم ابا

و امتناع داشتند؟ به فرض مداخله انگلیس و امریکا و کشتار زیاد، تازه بیش از آنچه به دست مردم کشته شدند (مجموعاً حدود ۳۰ هزار نفر) تلفاتی به بار نمی آمد.

یک تفاوت دیگر بین یونان و آذربایجان، مسئله حیثیت بود که یونانی ها داشتند ولی فرقوی ها در رده های بالا، اصولاً بدنام و بی آبرو بودند. شکست فرقه دموکرات، در تاریخ به عنوان شکستی خفت بار و فراری جبهه نانه ثبت شده است.

۶۴- عامل نفوذی

کیانوری می گوید:

حزب به تمام معنا و تا دقیقه آخر از فرقه حمایت کرد و باز بدون اطلاع حزب این عقب نشینی انجام گرفت، بدون اینکه حزب اطلاع داشته باشد و خود را آماده کند. معمولاً برای چنین آمادگی یکی دو ماه وقت لازم است و چنین نشد. چرا؟ یک دلیل این است که مقامات شوروی به رهبری حزب توده ایران آن اعتماد را نداشتند و می ترسیدند که موضوع از آنجا درز کند. مصاحبه کننده می پرسد «پس احتمال وجود «نفوذی» در رأس حزب برای شوروی مطرح بوده است؟» و کیانوری پاسخ می دهد «نه، نه، من این را نمی گویم. ولی شوروی ها همیشه می گفتند که کافی است اسکندری بداند، ساواک هم می داند» مصاحبه کننده این نظر را نمی پذیرد و می گوید «اگر بحث فقط روی ایرج بوده می توانستند او را تصفیه کنند» و کیانوری می گوید «شوروی ها معتقد بودند که احتمال اینکه بالاخره امریکا و انگلیس، اتلخیس سرویس و سیا، در رهبری حزب نفوذ کرده باشد هست»^۱

اولاً- اینکه می گوید حزب تا آخرین دقیقه از فرقه حمایت کرد، علی رغم میل خود مجبور شده بود حمایت کند. شوروی پس از آنکه کافتارادزه را به تهران فرستاد و با وجود تظاهرات حزب توده - به کمک ارتش سرخ - از گرفتن امتیاز مایوس شد، فرقه

را عَلم کرد و فرقه دموکرات برای آنها، به امید نتیجه مثبت این حادثه جویی، اهمیت درجه اول یافت. حزب که از ابتدا به علت بی خبر ماندن از حرکت فرقه و انحلال سازمان ایالتی خود در آذربایجان و دست دوم واقع شدن بسیار ناراضی و ناراحت بود، با فشار روس ها الزام پیدا کرد که همه امکانات خود را به عنوان یک سازمان درجه دوم - بعد از فرقه - در اختیار آذربایجان قرار دهد. لذا از این زمان حزب آن ارزشی را که نزد شوروی ها داشت، از دست داد و اگر بیش از اندازه به حمایت همه جانبه از فرقی ها پرداخت، به خاطر آن بود که بیش ازین، از چشم روس ها نیفتد. در این میان میل و علاقه حزب توده اصلاً مطرح نبود. روی آوردن شوروی به فرقه دموکرات که اساساً به خاطر نفرت بود، خواه و ناخواه حزب را در مرحله بعدی اهمیت قرار داده بود و به عدم اعتماد شوروی از این یا آن فرد رهبری حزب در آن زمان مربوط نمی شد.

ثانیاً - این طرز قضاوت کیانوری نسبت به ایرج اسکندری واقعاً بسیار غیر منصفانه است. تا آنجا که ما می دانیم، روس ها در مورد دکتر رادمنش چنین حرفی را با احتیاط می زدند و او را در رابطه با عباس شهرباری و پسران دکتر نیروی، در عین اعتماد و اطمینان، به سادگی و ساده لوحی متهم می کردند. تازه مصداق سادگی رادمنش چند سال بعد در آلمان شرقی اتفاق افتاد. ولی در مورد اسکندری روس ها هیچ وقت به او در سادگی نیز مظنون نبودند. به هر حال کیانوری با این اتهام واهی، عمق کینه تیزی خود را نسبت به اسکندری نشان داده است.

ثالثاً - در زمان مورد بحث اصولاً ساواک موجودیت پیدا نکرده بود. در سال ۱۳۳۵ هم که ساواک تشکیل شد، اسکندری ۱۰ سالگی می شد که ایران را ترک کرده بود. آن وقت کیانوری ادعا می کند که در مورد اسکندری کاملاً رعایت انصاف را کرده است و نمونه ای هم ذکر می کند.

رابعاً - این گفته کیانوری که «احتمال اینکه... انگلیس و انتیلخس سرویس در رهبری حزب نفوذ کرده باشد هست» با اظهارات قبلی او - در صفحه ۷۶ - مبنی بر اینکه «ابدأ! سدّ مقابل انگلیسی ها [در کمیته مرکزی] فواق العاده قوی بود» تناقض دارد.

فصل ششم

دنیای است، قوام السلطنه

۶۵- شرکت در کابینه ائتلافی

در اینجا - برخلاف اظهارات مفصل خارج از خاطرات - کیانوری شرکت در کابینه ائتلافی قوام را از اشتباهات حزب توده به شمار می آورد و می گوید رهبران حزب به هیچ وجه با شرکت در کابینه قوام موافق نبودند، فقط منتظر الوزاره ها که بعداً قیافه خود را نشان دادند و هیچ کدام مارکسیست نبودند، مثل دکتر کشاورز و دکتر یزدی و اسکندری، با قوام سازش کردند. کیانوری می گوید سابقه قوام را دارد «او ساخته و پرداخته امریکا بود، قوام اصلاً آدمکش بود» سپس در مقابل مصاحبه کننده که گفته «ولی رهبری حزب قوام را تأیید کرده است، در نشریات حزب از قوام دفاع شده» پاسخ می دهد «چنین چیزی نیست... اکثریت رهبری حزب به دست وزارت طلبان بود» مصاحبه کننده می پرسد «اکثریت رهبری حزب با همین سه نفر بود؟» کیانوری جواب می دهد «بله! در دست همین سه نفر بود. از هشت نفر نمایندگان حزب در مجلس، فقط دو نفر با این جریان مخالف بودند: کامبخش و اردشیر. بقیه همه با آنها بودند، من می دانم که دکتر بهرامی هم مخالف بود»^۱

انسان مات و متحیر می ماند که از کجا شروع کند و به کدام یک از ادعاهای بی اساس کیانوری پاسخ گوید.

۶۶- بررسی مختصر سوابق

بهترین بهانه برای تأخیر کنگره دوم حزب توده این بود که کیانوری رسماً اعلام کند «رفقای شوروی در موقعیت فعلی با تشکیل کنگره موافق نیستند» موقعیت فعلی عبارت بود از ضعف هیئت حاکمه حزبی، امکان نسبتاً زیاد باخت آنها و واگذاری جای خود به گروهی از اصلاح طلبان معترض و ناراضی که به حق ایرادات عمده و اصولی علیه رهبران فاسد و جاسنگین حزبی داشتند. بعدها کیانوری با کنار هم گذاردن عوامل لازم مدعی شد «خود این آقایان [مخالفین تعویق کنگره] در جلسه مشورتی که در آن تصمیم به تعویق کنگره تا سال ۱۳۲۷ گرفته شد شرکت داشتند و آن را به اتفاق آرا تصویب کردند»^۱ و حال آنکه اصلاح طلبان برای تشکیل کنگره فعالیت های دامنه داری داشته، لحظه شماری می کردند. تلاش اصلاح طلبان به خاطر تشکیل کنگره، از بدیهیات مسلم می باشد و کیانوری نمی تواند با این دروغ شاخدار آن را بپوشاند. آنها به مواضع خود اطمینان داشتند و به آرای شرکت کنندگان در کنگره متکی بودند. در هر حال، آن رهبران که اکثراً از کمونیست های قدیمی بودند، مورد علاقه زیاد رفقای شوروی قرار داشتند. برعکس، اصلاح طلبان بعضاً گرفتار سابقه ایجاد نارضائی برای شوروی ها بودند و به علت استقلال جویی و وطنخواهی که مغایر استالینیسم بود، مورد نفرت آنان نیز می بودند. به این جهت کیانوری به نمایندگی از طرف جناح مخالف اصلاح طلبان در نظر داشت که حزب یکدست شود و اگر قرار است انشعابی صورت بگیرد، تا قبل از تشکیل کنگره دوم باشد که معترضین حزب را ترک کنند «یکی از اعضای مشاور هیئت اجرائیه رسماً اظهار داشت در صورتی که این انشعاب پیش از کنگره به عمل آید بهتر است، زیرا

۱- اسناد و دیدگاه ها، حزب توده ایران از آغاز پیدایش تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، تهران ۱۳۶۰، مصاحبه با

یک تجزیه یا انشعاب رسمی نخواهد بود و اهمیتش کمتر خواهد بود.^۱ البته این عضو مشاور هیئت اجرائیه کسی جز دکتر کیانوری نبود.

باری، پس از انشعاب تاریخی در دیماه ۱۳۲۶ و خالی شدن حزب از هرگونه صدای مخالف، کنگره خالی از اغیار دوم در ۱۳۲۷ تشکیل گردید. به علت جوی که پس از انشعاب - بخصوص باند قاسمی و کیانوری - به وجود آوردند، هیچ‌کس را یارای اعتراض نبود. کیانوری در این کنگره به عنوان نماینده تهران شرکت کرد و از اداره کنندگان آن بود. کیانوری سیاست حزب را در مورد شرکت وزرای توده‌ای در کابینه قوام صد در صد تأیید کرد و انتقاداتی که انشعاییون علیه شخص قوام و همکاری با او داشتند کلاً مردود دانسته بود. این عمل کیانوری برای کوبیدن انشعاییون بود، ولی بیشتر به خاطر آن صورت گرفت که به قوام و دولت او و شرکت سه وزیر توده‌ای در کابینه او اعتقاد داشت. اما در خاطراتش اینک از ثابت قدمی‌ها درباره همکاری با قوام‌السلطنه به کلی عدول می‌کند و عکس آن را وانمود می‌سازد.

بهترین دلیل برای نفی اظهارات فعلی کیانوری، مصوبات کنگره دوم حزب توده در سال ۱۳۲۷ است که عمده‌ترین تأخیرکننده، تشکیل‌دهنده و کارچرخان آن کنگره خود کیانوری بوده است. این مصوبات هیچ‌گونه موضوعی که مدعیات کیانوری را تأیید کند ارائه نکرده، سهل است که تماماً دال بر نادرستی گفتار او در خاطراتش می‌باشد:

«کنگره دوم، روش حزب را در قبال قوام‌السلطنه - یعنی سازش حزب را با قوام - تسلیم شدن حزب را به قوام و دنباله‌روی حزب را از او، اعتماد در بست و کور و احمقانه حزب را به حسن‌نیت جناب اشرف و کور کردن ذهن توده‌ها و افراد حزبی را درباره ماهیت او...^۲ در میان «کف‌زدن‌های شورانگیز نمایندگان کنگره به اتفاق آرا تصویب» کرد.^۳ معلوم است به جای عناصر پیشروی که قبلاً وسیله توده حزبی انتخاب

۱- از انشعاب تا کودتا، ص ۳۸

۲- تحلیلی از خط مشی حزب توده ایران، نشر جریان، ص ۳۱۹ (مطالب این کتاب در سال ۱۳۳۸ نوشته شد و در ۱۳۵۰ چاپ و منتشر گردید)

۳- از قطعنامه کنگره دوم حزب توده که طی آن انشعاب و «انحرافات آوانگاردیسم» و کروژوکسیم محکوم شد، نقل از مجله مردم، شماره ۷، سال دوم، دوره دوم، و آن به نقل از منبع پیشین، همانجا